بحث: انصراف

۱. گفته بودیم که انصراف عبارت است از قرینه حالیه‌ای که باعث حمل مطلق بر برخی از افرادش می‌شود.

۲. مرحوم آخوند در این باره می‌نویسد:

«ثم إنه قد انقدح بما عرفت من توقف حمل المطلق على الإطلاق فيما لم يكن هناك قرينة حالية أو مقالية على قرينة الحكمة المتوقفة على المقدمات المذكورة أنه لا إطلاق له فيما كان له الانصراف إلى خصوص بعض الأفراد أو الأصناف لظهوره فيه أو كونه متيقنا منه و لو لم يكن ظاهرا فيه بخصوصه حسب اختلاف مراتب الانصراف كما أنه منها ما لا يوجب ذا و لا ذاک بل يكون بدويا زائلا بالتأمل كما أنه منها ما يوجب الاشتراک أو النقل.»[1]

توضیح:

۱. فرض اول: جایی که لفظ مطلق ظهور در برخی از افراد و یا اصناف دارد.

۲. فرض دوم: و یا اگر ظهور ندارد ولی برخی از افراد و یا اصناف، قدر متیقن در مقام تخاطب است.

۳. در این دو صورت مطلق منصرف به آن افراد یا اصناف می‌شود.

۴. البته انصراف دو صورت دیگر هم دارد:

۵. فرض سوم: انصراف بدوی که با تأمل زائل می‌شود.

۶. فرض چهارم: انصرافی که باعث اشتراک و نقل می‌شود.

ما می‌گوییم:

۱. مرحوم مروج، ۷ نوع انصراف را تصویر کرده است که برخی از آنها در کلام مرحوم آخوند مطرح نیست:

یک) انصراف خطوری:

«الانصراف الخطوری الناشئ عن غلبة الوجود الموجبة لانصراف المطلق إليه، كخطور ماء الفرات فی ذهن من فی سواحله، و هذا الانصراف لا يقيد المطلق، للقطع بعدم كون المنصرف إليه مراداً قبل التأمل و بعده و لا يزول بالتأمل.»[2]

دو) انصراف بدوی: [فرض سوم آخوند]

«الانصراف البدوی الموجب للشک فی إرادة المنصرف إليه الزائل بالتأمل، و منشأ هذا الانصراف البدوی غلبة استعمال المطلق فی المنصرف إليه الموجبة لأُنس الذهن به، و هذا الانصراف أيضا لا يقيد المطلق كسابقه، لكنه لا يزول بالتأمل. و الفرق بينهما: أن هذا يوجب

[1]. كفاية الاصول، ص۲۴۹

[2]. منتهى الدراية، ج۳، ص۷۲۹

الشک البدوی فی إرادة المنصرف إلیه من المطلق، و یزول بالتأمل. بخلاف سابقه، فانه لا یوجب الشک البدوی فی إرادته منه، و لا یزول بالتأمل، کما تقدم، فهما مشترکان فی عدم تقیید المطلق و مفترقان فی استقرار الأول و زوال الثانی.»[1]

سه) انصراف ناشی از تشکیک در ماهیت که باعث ظهور لفظ در غیر منصرف عنه می‌شود. [فرض اول آخوند]

« أن یکون التشکیک بمثابة یحکم العرف بخروج الفرد المنصرف عنه عن مصادیق المطلق، کانصراف لفظ «ما لا یؤکل لحمه» عن الإنسان، و عدم شموله له بنظرهم، و صیرورة لفظ «ما لا یؤکل» ظاهراً فی غیر الإنسان، و لذا جوز الفقهاء الصلاة فی شعره و ظفره و بصاقه. و لا إشکال فی کون هذا الانصراف مقیداً للإطلاق بغیر المنصرف عنه، لکون المطلق مع هذا التشکیک کاللفظ المحفوف بالقرینة اللفظیة المتصلة فی المنع عن انعقاد الظهور للمطلق فی الإطلاق، و موجب لظهوره فی المنصرف إلیه. »[2]

چهار) انصراف ناشی از تشکیک در ماهیت که باعث شک در خروج فرد یا صنفی از تحت اطلاق می‌شود. [فرض دوم آخوند]:

«أن یکون التشکیک بمثابة یشک العرف فی خروج الفرد المنصرف عنه عن مصادیق المطلق، کانصراف لفظ «الماء» عن ماء الزاج و النفط. و هذا الانصراف و ان لم یکن موجباً لظهور اللفظ فی المنصرف إلیه کما فی الفرض السابق، إلّا أنه من قبیل اللفظ المحفوف بما یصلح للقرینیة، و معه لا یکون اللفظ ظاهراً فی الإطلاق، لفقدان شرط الإطلاق و هو عدم احتفاف الکلام بالقرینة و بالصالح للقرینیة»[3]

پنج) انصراف ناشی از غلبه استعمال مطلق در افراد خاص یا اصناف خاص به گونه‌ای که باعث وضع تعیّنی و اشتراک لفظی می‌شود. [فرض چهارم آخوند]

«الانصراف الناشئ عن بلوغ شیوع المطلق و غلبة استعماله فی المنصرف إلیه حد اشتراک لفظه بین المعنی الحقیقی الإطلاقی و بین المعنی المنصرف إلیه، قیل: بأنه لا یحمل علی أحدهما إلّا بالقرینة المعینة، فهذا الانصراف یمنع أیضا عن الأخذ بالإطلاق، کما إذا فرض أن «الصعید»

[1]. همان

[2]. همان، ص۷۳۰

[3]. همان

وضع لمطلق وجه الأرض، ثم استعمل كثيراً فی خصوص التراب الخالص بحيث صار مشتركاً بينهما، فإذا قال المولی: «تيمم بالصعيد» لا يحمل علی المطلق إلّا بالقرينة.

لكن فيه أنه يحمل علی المنصرف إليه- و هو التراب الخالص- لأن كثرة الاستعمال قرينة، أو صالحة للقرينية علی الحمل علی المعنی المنصرف إليه، لما تقدم من توقف الإطلاق علی عدم ما يصلح للقرينية.»[1]

شش) انصراف ناشی از کثرت استعمال مطلق در افراد خاص یا اصناف خاص به گونه‌ای که باعث نقل می‌شود. [فرض چهارم آخوند]

«الانصراف الناشئ عن بلوغ كثرة الاستعمال حد النقل، و مهجورية المعنی المطلق، و حمل اللفظ علی المعنی المنصرف إليه فی هذه الصورة أولی من السابقة، كما لا يخفی.»[2]

هفت) انصراف ناشی از کثرت استعمال به گونه‌ای استعمال مطلق در فرد خاص یا صنف خاص مجاز مشهور شده باشد و بر حقیقت ترجیح یافته باشد:

« الانصراف الناشئ عن بلوغ غلبة الاستعمال فی فرد خاص حد المجاز المشهور عند تعارضه مع الحقيقة المرجوحة، لكنه يحكم فی المجاز بالتوقف، و فی المقام بالتقييد، لما مر فی سابقه من فقدان شرط الإطلاق.»[3]

[1]. همان، ص۷۳۱

[2]. همان، ص۷۳۲

[3]. همان، ص۷۳۱